

صرف میسر و پنج لک

صرف (عربی) - ۱۹





تَفَعَّلَ يَتَفَعَّلُ تَفَعُّلاً <sup>۱</sup>چون تَصَرَّفَ يَتَصَرَّفُ تَصَرُّفاً <sup>۲</sup>  
 تَفَاعَلَ يَتَفَاعَلُ تَفَاعُلاً <sup>۳</sup>چون تَضَارَبَ يَتَضَارَبُ تَضَارُفاً <sup>۴</sup>  
 اِفْعَالَ <sup>۵</sup>يَفْعَلُ اِفْعَالاً <sup>۶</sup>چون اِحْتَرَبَ يَحْتَرِبُ اِحْتِرَاباً <sup>۷</sup>  
 اَفْعَالاً <sup>۸</sup>يَفْعَلُ اَفْعَالاً <sup>۹</sup>چون اِحْمَارَ يَحْمَرُ اِحْمَاراً <sup>۱۰</sup>  
 اَفْعَالاً <sup>۱۱</sup>يَفْعَلُ اَفْعَالاً <sup>۱۲</sup>چون اِسْتَفْعَلَ يَسْتَفْعِلُ اِسْتِفْعَالاً <sup>۱۳</sup>چون اِسْتَوْجَرَ يَسْتَوْجِرُ اِسْتَوْجَاراً <sup>۱۴</sup>  
 اَفْعَالاً <sup>۱۵</sup>يَفْعَلُ اَفْعَالاً <sup>۱۶</sup>چون اِسْتَوْجَرَ يَسْتَوْجِرُ اِسْتَوْجَاراً <sup>۱۷</sup>  
 اَفْعَالاً <sup>۱۸</sup>يَفْعَلُ اَفْعَالاً <sup>۱۹</sup>چون اِسْتَوْجَرَ يَسْتَوْجِرُ اِسْتَوْجَاراً <sup>۲۰</sup>  
 اَفْعَالاً <sup>۲۱</sup>يَفْعَلُ اَفْعَالاً <sup>۲۲</sup>چون اِسْتَوْجَرَ يَسْتَوْجِرُ اِسْتَوْجَاراً <sup>۲۳</sup>  
 اَفْعَالاً <sup>۲۴</sup>يَفْعَلُ اَفْعَالاً <sup>۲۵</sup>چون اِسْتَوْجَرَ يَسْتَوْجِرُ اِسْتَوْجَاراً <sup>۲۶</sup>  
 اَفْعَالاً <sup>۲۷</sup>يَفْعَلُ اَفْعَالاً <sup>۲۸</sup>چون اِسْتَوْجَرَ يَسْتَوْجِرُ اِسْتَوْجَاراً <sup>۲۹</sup>  
 اَفْعَالاً <sup>۳۰</sup>يَفْعَلُ اَفْعَالاً <sup>۳۱</sup>چون اِسْتَوْجَرَ يَسْتَوْجِرُ اِسْتَوْجَاراً <sup>۳۲</sup>  
 اَفْعَالاً <sup>۳۳</sup>يَفْعَلُ اَفْعَالاً <sup>۳۴</sup>چون اِسْتَوْجَرَ يَسْتَوْجِرُ اِسْتَوْجَاراً <sup>۳۵</sup>  
 اَفْعَالاً <sup>۳۶</sup>يَفْعَلُ اَفْعَالاً <sup>۳۷</sup>چون اِسْتَوْجَرَ يَسْتَوْجِرُ اِسْتَوْجَاراً <sup>۳۸</sup>  
 اَفْعَالاً <sup>۳۹</sup>يَفْعَلُ اَفْعَالاً <sup>۴۰</sup>چون اِسْتَوْجَرَ يَسْتَوْجِرُ اِسْتَوْجَاراً <sup>۴۱</sup>  
 اَفْعَالاً <sup>۴۲</sup>يَفْعَلُ اَفْعَالاً <sup>۴۳</sup>چون اِسْتَوْجَرَ يَسْتَوْجِرُ اِسْتَوْجَاراً <sup>۴۴</sup>  
 اَفْعَالاً <sup>۴۵</sup>يَفْعَلُ اَفْعَالاً <sup>۴۶</sup>چون اِسْتَوْجَرَ يَسْتَوْجِرُ اِسْتَوْجَاراً <sup>۴۷</sup>  
 اَفْعَالاً <sup>۴۸</sup>يَفْعَلُ اَفْعَالاً <sup>۴۹</sup>چون اِسْتَوْجَرَ يَسْتَوْجِرُ اِسْتَوْجَاراً <sup>۵۰</sup>

تفعل ۱  
تفاعل ۲  
افعال ۳  
افعال ۴  
افعال ۵  
افعال ۶  
افعال ۷  
افعال ۸  
افعال ۹  
افعال ۱۰  
افعال ۱۱  
افعال ۱۲  
افعال ۱۳  
افعال ۱۴  
افعال ۱۵  
افعال ۱۶  
افعال ۱۷  
افعال ۱۸  
افعال ۱۹  
افعال ۲۰  
افعال ۲۱  
افعال ۲۲  
افعال ۲۳  
افعال ۲۴  
افعال ۲۵  
افعال ۲۶  
افعال ۲۷  
افعال ۲۸  
افعال ۲۹  
افعال ۳۰  
افعال ۳۱  
افعال ۳۲  
افعال ۳۳  
افعال ۳۴  
افعال ۳۵  
افعال ۳۶  
افعال ۳۷  
افعال ۳۸  
افعال ۳۹  
افعال ۴۰  
افعال ۴۱  
افعال ۴۲  
افعال ۴۳  
افعال ۴۴  
افعال ۴۵  
افعال ۴۶  
افعال ۴۷  
افعال ۴۸  
افعال ۴۹  
افعال ۵۰

تفعل ۱  
تفاعل ۲  
افعال ۳  
افعال ۴  
افعال ۵  
افعال ۶  
افعال ۷  
افعال ۸  
افعال ۹  
افعال ۱۰  
افعال ۱۱  
افعال ۱۲  
افعال ۱۳  
افعال ۱۴  
افعال ۱۵  
افعال ۱۶  
افعال ۱۷  
افعال ۱۸  
افعال ۱۹  
افعال ۲۰  
افعال ۲۱  
افعال ۲۲  
افعال ۲۳  
افعال ۲۴  
افعال ۲۵  
افعال ۲۶  
افعال ۲۷  
افعال ۲۸  
افعال ۲۹  
افعال ۳۰  
افعال ۳۱  
افعال ۳۲  
افعال ۳۳  
افعال ۳۴  
افعال ۳۵  
افعال ۳۶  
افعال ۳۷  
افعال ۳۸  
افعال ۳۹  
افعال ۴۰  
افعال ۴۱  
افعال ۴۲  
افعال ۴۳  
افعال ۴۴  
افعال ۴۵  
افعال ۴۶  
افعال ۴۷  
افعال ۴۸  
افعال ۴۹  
افعال ۵۰

فصل اسم بر دو گونه است مصدر و غیر مصدر مقصدی که از وی  
چیزی اشتقاق کرده شود در آخر معنی فارسی وی دانون یا  
تا ونون باشد چون الضرب زدن والقتل کشتن قهر ماضی  
و مضارع و امر و تمی و تجد و نفی و اسم فاعل اسم موصول و  
اسم زمان و اسم مکان و اسم آله و اسم تفضیل از مصدر مشتق ماضی  
فعل یفعل از صحیح الضم یاری کردن ماضی می را چهارده مثال بود  
شش غائب را بود سه از ان مذکر را چون نصر نصر نصر و  
و سه از ان مؤنث را چون نصرت نصرت نصرت تا نصرت و شش  
سه از ان مذکر را چون نصرت نصرت نصرت تا نصرت و از ان مؤنث را  
چون نصرت نصرت نصرت تا نصرت و دو از ان کلیات نفس مکمل را بود چون  
نصرت نصرت تا نصرت و نیز چهارده مثال بود چنانکه در ماضی  
و آن سه شد چون یصرون یصرون یصرون تا یصرون و  
نصرون یصرون یصرون تا یصرون و یصرون یصرون تا یصرون و  
و دیگر ابواب پنجگانه هم برین قیاس بود ضرب نصر با

فصل اسم بر دو گونه است مصدر و غیر مصدر مقصدی که از وی  
چیزی اشتقاق کرده شود در آخر معنی فارسی وی دانون یا  
تا ونون باشد چون الضرب زدن والقتل کشتن قهر ماضی  
و مضارع و امر و تمی و تجد و نفی و اسم فاعل اسم موصول و  
اسم زمان و اسم مکان و اسم آله و اسم تفضیل از مصدر مشتق ماضی  
فعل یفعل از صحیح الضم یاری کردن ماضی می را چهارده مثال بود  
شش غائب را بود سه از ان مذکر را چون نصر نصر نصر و  
و سه از ان مؤنث را چون نصرت نصرت نصرت تا نصرت و شش  
سه از ان مذکر را چون نصرت نصرت نصرت تا نصرت و از ان مؤنث را  
چون نصرت نصرت نصرت تا نصرت و دو از ان کلیات نفس مکمل را بود چون  
نصرت نصرت تا نصرت و نیز چهارده مثال بود چنانکه در ماضی  
و آن سه شد چون یصرون یصرون یصرون تا یصرون و  
نصرون یصرون یصرون تا یصرون و یصرون یصرون تا یصرون و  
و دیگر ابواب پنجگانه هم برین قیاس بود ضرب نصر با

فصل اسم بر دو گونه است مصدر و غیر مصدر مقصدی که از وی  
چیزی اشتقاق کرده شود در آخر معنی فارسی وی دانون یا  
تا ونون باشد چون الضرب زدن والقتل کشتن قهر ماضی  
و مضارع و امر و تمی و تجد و نفی و اسم فاعل اسم موصول و  
اسم زمان و اسم مکان و اسم آله و اسم تفضیل از مصدر مشتق ماضی  
فعل یفعل از صحیح الضم یاری کردن ماضی می را چهارده مثال بود  
شش غائب را بود سه از ان مذکر را چون نصر نصر نصر و  
و سه از ان مؤنث را چون نصرت نصرت نصرت تا نصرت و شش  
سه از ان مذکر را چون نصرت نصرت نصرت تا نصرت و از ان مؤنث را  
چون نصرت نصرت نصرت تا نصرت و دو از ان کلیات نفس مکمل را بود چون  
نصرت نصرت تا نصرت و نیز چهارده مثال بود چنانکه در ماضی  
و آن سه شد چون یصرون یصرون یصرون تا یصرون و  
نصرون یصرون یصرون تا یصرون و یصرون یصرون تا یصرون و  
و دیگر ابواب پنجگانه هم برین قیاس بود ضرب نصر با

۴۰

پس شافعی است بالذات وبالاحوال

مفتی محمد رفیع صاحب مدظلہ العالی

مستغنی عن  
مستغنی عن  
مستغنی عن

باز تجلیه بالذات باشد و در  
بالواسطه و در

مرست فلو منا قضا  
انقاد الم

انہوں نے غائب ہونے سے پہلے اپنے دوستوں کو مطلع کیا تھا کہ ان کے گھر پر حملہ ہو گا۔

وہی ہے جس نے

ضَرَبُوا تَا آخِرَ عَلَوِ عَلَا عَلِمُوا تَا آخِرَ مَنَعٍ مَنَعُوا تَا آخِرَ حَسِبَ حَسِبَا  
حَسِبُوا تَا آخِرَ شَرَفٍ شَرَفُوا تَا آخِرَ مَسْتَقْبَلٍ حَوْنٍ يَضْرِبُ  
يَضْرِبَانِ يَضْرِبُونَ تَا آخِرَ يَعْلَمُ يَعْلَمَانِ يَعْلَمُونَ تَا آخِرَ يَمْنَعُ يَمْنَعَانِ  
يَمْنَعُونَ تَا آخِرَ يَحْسِبُ يَحْسِبَانِ يَحْسِبُونَ تَا آخِرَ يَشْرَفُ يَشْرَفَانِ  
يَشْرَفُونَ تَا آخِرَ فَعَلٍ فَعَلٌ مُسْتَقْبَلٌ رَا از فعل ماضی گیرند بزایدی کحرف  
از حروف این در اول وی و این حروف را زوائد العجوه خوانند  
و این حروف مفتوح باشد مگر در چهار باب که ماضی آن چهار حرفی  
بود أَفْعَلُ يَفْعِلُ وَفَعَلَ يَفْعِلُ وَفَاعَلَ يَفْعِلُ وَفَعَّلَ يَفْعِلُ  
که درین چهار باب مضموم باشد ابد افعال مستقبل معنی حال  
و استقبال آید چنانکه گویی انْضَمَّ یاری کنم و میکنم و هم گاه در وی  
لام مفتوح در آید معنی حال را بود چون لِيَضْرِبُ یعنی میزند آن  
وَلَا يَكْفُرُ نَبِيَّ الْآيَةِ و اگر سینه یاسوف در آید چون سَيَضْرِبُ و سوف  
یضرب استقبال را بود یعنی قریب است که یاری خواهد کرد  
فصل بدانکه الف در قصه اعلامت تشبیه مذکور ضمیر فاعل است

[illegible]

۱۲  
 کلمه که اصل در زبان است  
 برای این حالات اختیار کردند  
 و چون از حالات یکدیگر جدا  
 آن حضرت داد را که می خواهد  
 کند هر چه که صلاح است  
 و از این علامت جمع و از این  
 حالات که در هر حال  
 علامت است

[illegible][illegible]

۱۱- لباس اندازاوار  
نمودار وجودها  
فی اخواتها ۱۲- ۱۳-  
نورانیان و نورانیات  
کردن و آن نورانی  
و الفضا و کونین  
انسان و کونین  
غائب ۱۴- ۱۵-  
درست و اول و کونین  
غایت و کونین  
درست و کونین  
درست و کونین











تو جان منور و جبار بنیاد  
معنی دایم خلد و اصل است  
که نظارت و متوجه و مایه قوت  
تجلی می نماید از فعل و فعل  
آوردند و بسوی کار و روان  
گرداگرد و چون خود خد  
آیند باشند و کار و روان  
هم چون پیش و در و خد و فعل  
کرد و هم چون و خد و فعل  
راست و در و خد و فعل  
راست و در و خد و فعل  
راست و در و خد و فعل

اَذْهَبْتُ زَيْدًا وَفَرَحْتُهُ وَذَهَبْتُ بِزَيْدٍ وَانْطَلَقْتُ بِهِ  
فصل چون فعل را از برای مفعول بنا کنند در اضی ثلاثی مجرد فاعلی فعل را  
ضم کنند و عین فعل را بکسر چون نَصَرَ نَصْرًا نَصْرًا وَاَتَا آخِرًا وَخَيْرًا خَيْرًا  
خَيْرًا وَاَتَا آخِرًا وَاَتَا آخِرًا وَاَتَا آخِرًا وَاَتَا آخِرًا وَاَتَا آخِرًا وَاَتَا آخِرًا  
حَسِبَ حَسِبُوا آتَا آخِرًا وَاَتَا آخِرًا وَاَتَا آخِرًا وَاَتَا آخِرًا وَاَتَا آخِرًا وَاَتَا آخِرًا  
مضموم و عین فعل را مکسوف کنند چون اَكْرَمَ اَكْرَمًا اَكْرَمًا وَاَتَا آخِرًا وَاَتَا آخِرًا  
چون فاعل مضموم شود الف منقلب گردد و با او چون ضَوْرٌ ضَوْرًا ضَوْرًا وَاَتَا آخِرًا وَاَتَا آخِرًا  
تَفَعَّلَ وَاَتَا آخِرًا وَاَتَا آخِرًا وَاَتَا آخِرًا وَاَتَا آخِرًا وَاَتَا آخِرًا وَاَتَا آخِرًا  
و الف تفاعل نیز منقلب گردد و با او چون تَعَوَّدَ تَعَوَّدًا تَعَوَّدًا وَاَتَا آخِرًا وَاَتَا آخِرًا  
افتعال همزه و مضموم شوند و عین مکسوف چون اَكْتَسَبَ اَكْتَسَبًا اَكْتَسَبًا وَاَتَا آخِرًا وَاَتَا آخِرًا  
و در باب انفعال همزه و فاعل مضموم شوند و عین مکسوف چون اُنْصَرَفَ اُنْصَرَفًا اُنْصَرَفًا  
و آخر و در باب افعلال همزه و عین مضموم شوند و لام اول مکسوف چون اُحْمَرُ اُحْمَرًا  
اُحْمَرُوا وَاَتَا آخِرًا و در باب استفعال همزه و تار مضموم کنند و عین را مکسوف  
چون اُسْتُخْرِجَ اُسْتُخْرِجًا اُسْتُخْرِجًا وَاَتَا آخِرًا و در باب افعلال همزه و عین

[illegible]

است و آن در معرض زوال است  
آوست نیز خوف عاقبت دارد  
برادر که در صورت غیبه متاخر از آمدن  
مال پدر منضم کرده و در دست  
زندان است کما فی نصیب لندا  
و قریب به خدا که موفقی نیست  
در این امر و بعد از یک ماه  
که چون آنرا در حق خود  
فهم نبردند تا آنکه او را  
دردش نباشد پس از آنجا





وَلَا تُفْلِحُ سَائِرُ الْأُمَمِ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

و بروزن فعلان نیز آید چون ستم و هر چه برین نهاده است از صفت شبیه خوا

فصل بداند صیغه فعال عبا الغراب و در فاعل چون رجل شراب و امرأة

ختر اب مذکر و مونث در وی یکسان است و فعل اول نیز مبالغه را بود چون

رَجُلٌ طَلُوبٌ وَامْرَأَةٌ طَلُوبٌ وَكَاهٌ بَاشِدٌ كَمَا زِيَادَةٌ كُنْزٌ بَرَامِي زِيَادَتِ

مرد بسیار خردمند ۱۳

مرد بسیار تر و دانسته ۱۲۰  
مرد بسیار فرق کننده ۱۲۱

[illegible]

یکسان است چون رجل مفضل و امرأة مفضل و رجل مطلق و امرأة مطلق  
مرد بسیار مفضل ۱۳

وَأَمْرًا مِّنْطِيقٍ وَرَجُلٌ شَيْتَرٌ وَأَمْرًا شَيْتَرٌ وَفَعَالٌ يَرْمِ الْغُلَامَ

چون رَجُلٌ طَوَالَ وإمْرَأَةٌ طَوَالَ فصل اسم منقول از شلانی مجرب در وزن

مَفْعُولٌ أَيْ حَوَّنَ مَضْرُوبٌ مَضْرُوبَانِ مَضْرُوبُونَ تَأْتِيهِمْ فُصْلٌ

اسم: اعلیٰ انشاؤں میں مذکور ہے و انرا عام محو و مفید ہے جو ان فعل مستقبلاً

[illegible]

معلوم ان باب باسیدیا مدیم معلوم بجائے کہ اسباب

[illegible]







فصل در اجوف اوی از باب فعل بقول گفتن ماضی معلوم قال قالوا

فصل در اجوف اوی از باب فعل بقول گفتن ماضی معلوم قال قالوا  
 قالوا آه قال در اصل قول بود و او متحرک قبل او مفتوح و او را با الف بدل  
 کردند قال شد چنانچه متعلقا قلت و قلن در اصل قولن بود چون و او الف شد  
 بالتقای ساکنین بنیتا و قلن شد فتحه قاف را بضم ذیل کردند تا دالت کند که  
 عین فعل کفاده است و او بود یا مستقبل معلوم بقول یقولون یقولون  
 تا آخر یقول در اصل یقول بود و ضم ذیل و نقل کرده با قبل او نذ یقول  
 شد و و یقول و نقلن و او بالتقای ساکنین بنیتا و امر حاضر معلوم قل  
 قولوا قولوا اقولی قولوا قلن اصل قل اقول بود و ماخوذ از نقول ضمه و او  
 نقل بود و نقل کرده با قبل او دادند و او بالتقای ساکنین بنیتا و نقل شد بحرکت  
 قاف از همزه وصل مستغنی شدند همزه نیز بنیتا و قل شد و ترارسد که گویی  
 قل از نقول ماخوذ است چون تا انداخته شد و لام بوقی ساکن گشت  
 و او بالتقای ساکنین بنیتا و قل شد امر غائب معلوم یقول یقولوا  
 یقولوا تا آخر نمی غائب یقول لا یقولوا لا یقولوا تا آخر امر حاضر  
 بانون ثقیله قولن قولان قولن تا آخر بانون خفیفه قولن

فصل در اجوف اوی از باب فعل بقول گفتن ماضی معلوم قال قالوا  
 قالوا آه قال در اصل قول بود و او متحرک قبل او مفتوح و او را با الف بدل  
 کردند قال شد چنانچه متعلقا قلت و قلن در اصل قولن بود چون و او الف شد  
 بالتقای ساکنین بنیتا و قلن شد فتحه قاف را بضم ذیل کردند تا دالت کند که  
 عین فعل کفاده است و او بود یا مستقبل معلوم بقول یقولون یقولون  
 تا آخر یقول در اصل یقول بود و ضم ذیل و نقل کرده با قبل او نذ یقول  
 شد و و یقول و نقلن و او بالتقای ساکنین بنیتا و امر حاضر معلوم قل  
 قولوا قولوا اقولی قولوا قلن اصل قل اقول بود و ماخوذ از نقول ضمه و او  
 نقل بود و نقل کرده با قبل او دادند و او بالتقای ساکنین بنیتا و نقل شد بحرکت  
 قاف از همزه وصل مستغنی شدند همزه نیز بنیتا و قل شد و ترارسد که گویی  
 قل از نقول ماخوذ است چون تا انداخته شد و لام بوقی ساکن گشت  
 و او بالتقای ساکنین بنیتا و قل شد امر غائب معلوم یقول یقولوا  
 یقولوا تا آخر نمی غائب یقول لا یقولوا لا یقولوا تا آخر امر حاضر  
 بانون ثقیله قولن قولان قولن تا آخر بانون خفیفه قولن

دادند و او بالتقای ساکنین بنیتا و قل شد امر غائب معلوم یقول یقولوا

چون تامل  
موفق سکون  
بنیان بنیاد  
لام فدا که  
موفق عود  
حکمت بودا  
چون حرف تامل  
موفق بیان  
بود از این نیست  
چون تامل  
و حکایت از کمال  
چون و شوق  
بنیان بنیاد  
و در هر حال  
موفق بنیاد  
و در هر حال





2

[illegible]

اصحا فرخت خافا خافوا تا آخر نون شقید و خفیه بر قیاس گذشته و اجوف ازین  
سے باب اصول آمده است اسم فاعل الرباع بالبع و اسم مفعول مبیع در اصل  
بیعیم بود و ضمیم یا تفعیل بود نقل کرده با قبل و از پیش بعضی یا افتاد و مبیع شد  
بعده و او را یاد کردند و با قبل یا کمسو کردند تا مشتبہ نشود و به اجوف دوی قییم شد  
بر وزن مفعیل و پیش بعضی از رانده افتاد و مبیع شد بر وزن مفعیل ضمیر با کسر  
بدل کردند مبیع بر وزن و مفعیل اسم فاعل از خاف خائف بر قیاس قایل اسم مفعول  
خوف منه که در اصل خوف بود یکی از دو وا افتاد و چنانکه در مفعول گفته شد  
فصل ناقص دوی از باب فعل یفعل الدعاء والدعوة خواندن با ضی  
دعا دعوا دعوا دعوت دعوات دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت  
دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت  
مفتوح و او را بالف بدل کردند دعا شد و اصل دعوات دعوات بود و او بالف  
بمبدل شد و الف بالتقای ساکنین افتاد دعوات شد بر وزن دعوات و اصل  
دعوت دعوت بود چون و او بالف بدل شد الف بالتقای ساکنین  
بر قیاد دعوت شد بر وزن فعت و الف و دعوات افتاد بالتقای ساکنین

والصبيح لا يحزن  
يا ربنا في غيرنا نزل  
عاش كدود جواب  
بنتاني ساكنين  
چو دلم من رالبت  
عنه اگر کسی گریه  
آهونی درونی  
والصبيح منما  
منما ادا و جوی  
و غنای و جوی  
و غنای و جوی  
والصبيح منما  
والصبيح منما

لَا يَدْعُوْنَ اَنْفُسَهُمْ اَلْاَوَّلَىٰ ۚ لَئِنْ اَدْعَوْاْهُمْ لَيَقْعُنَّ مِنْ سَمَائِهِمْ حِجَابٌ مُّظِلٌّ ۚ لَئِنْ اَدْعَوْاْهُمْ لَيَقْعُنَّ مِنْ سَمَائِهِمْ حِجَابٌ مُّظِلٌّ ۚ لَئِنْ اَدْعَوْاْهُمْ لَيَقْعُنَّ مِنْ سَمَائِهِمْ حِجَابٌ مُّظِلٌّ ۚ لَئِنْ اَدْعَوْاْهُمْ لَيَقْعُنَّ مِنْ سَمَائِهِمْ حِجَابٌ مُّظِلٌّ ۚ

بر هر که حرکت تا اصلی نیست که در واحد ساکن بوده است دَعَوْنَ بر اصل  
خودست بر وزن فَعَلْنَ و همچنین باقی الفاظ تا آخر بر اصل خودند مستقیماً  
معلوم یَدْعُوْ یَدْعُوْنَ تا آخر اصل یَدْعُوْ یَدْعُوْنَ بود ضمیه بر او  
تثقیل بود و بیفتاد و یَدْعُوْ شد و همچنین است حال تَدْعُوْ اَدْعُوْ یَدْعُوْ  
و تَدْعُوْنَ بر اصل خودند و یَدْعُوْنَ جمع مذكر اصلش یَدْعُوْنَ بود ضمیه بر او  
تثقیل بود و بیفتاد و او که لام فعل بود بالتقای ساکنین بیفتاد و یَدْعُوْنَ شد بر وزن  
یَدْعُوْنَ و یَدْعُوْنَ و تَدْعُوْنَ جمع مؤنث بر اصل خودست بر وزن یَفْعَلْنَ  
و تَفْعَلْنَ و تَدْعُوْنَ و اصل تَدْعُوْنَ بود کسره بر او و تثقیل بود و با قبل  
دادند بعد از سلب حرکت ماقبل و او بالتقای ساکنین بیفتاد و تَدْعُوْنَ  
شد بر وزن نَفَعْنَ چون حرف ناصبه در آید گوئی لَنْ یَدْعُوْ لَنْ یَدْعُوْ  
لَنْ یَدْعُوْ تا آخر و نوناً یکم عوض رفعت از هفت لفظ ساقط شوند  
بعضی و نون ضمیه بر حال خود باشد و اگر جازمه در آید گوئی لَوْ یَدْعُوْ  
لَوْ یَدْعُوْ لَوْ یَدْعُوْ و او بجزمی افتاد و نوناً یکم عوض رفعت  
نیز بیفتند و نون ضمیه بر حال خود باشد امر حاضر اَدْعُوْ اَدْعُوْ

تثقیل بود و بیفتاد و یَدْعُوْ شد و همچنین است حال تَدْعُوْ اَدْعُوْ یَدْعُوْ و تَدْعُوْنَ بر اصل خودند و یَدْعُوْنَ جمع مذكر اصلش یَدْعُوْنَ بود ضمیه بر او تثقیل بود و بیفتاد و او که لام فعل بود بالتقای ساکنین بیفتاد و یَدْعُوْنَ شد بر وزن یَدْعُوْنَ و یَدْعُوْنَ و تَدْعُوْنَ جمع مؤنث بر اصل خودست بر وزن یَفْعَلْنَ و تَفْعَلْنَ و تَدْعُوْنَ و اصل تَدْعُوْنَ بود کسره بر او و تثقیل بود و با قبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل و او بالتقای ساکنین بیفتاد و تَدْعُوْنَ شد بر وزن نَفَعْنَ چون حرف ناصبه در آید گوئی لَنْ یَدْعُوْ لَنْ یَدْعُوْ لَنْ یَدْعُوْ تا آخر و نوناً یکم عوض رفعت از هفت لفظ ساقط شوند بعضی و نون ضمیه بر حال خود باشد و اگر جازمه در آید گوئی لَوْ یَدْعُوْ لَوْ یَدْعُوْ لَوْ یَدْعُوْ و او بجزمی افتاد و نوناً یکم عوض رفعت نیز بیفتند و نون ضمیه بر حال خود باشد امر حاضر اَدْعُوْ اَدْعُوْ

و نوناً یکم عوض رفعت از هفت لفظ ساقط شوند بعضی و نون ضمیه بر حال خود باشد و اگر جازمه در آید گوئی لَوْ یَدْعُوْ لَوْ یَدْعُوْ لَوْ یَدْعُوْ و او بجزمی افتاد و نوناً یکم عوض رفعت نیز بیفتند و نون ضمیه بر حال خود باشد امر حاضر اَدْعُوْ اَدْعُوْ













**صرف صغیر**

الْإِمَامَةُ يَشْتَوِي كَرْدُونِ أَفَرُّ مَوْجُوهٌ مَدَّ يَمْدُ حَكْمِ مَضَاعِفِ دَارِ دُشَنِ  
حَكْمِ مَسْهُورِ بَابِ بَرَقِيَّاسِ آن بَابُ بُوْدِ الْمَضَاعِفِ لَكِنَّ مَشِينِ  
مَاضِي مَعْلُومِ مَدَّ مَدَّ أَمَدٌ وَتَا آخِرَ مَدَّ وَرَاصِلِ مَدَّ بُوْدِ چُونِ اِجْتِمَاعِ  
وِ دَوْ حَرْفِ اِزْ كَيْفِ تَقْوِيلِ بُوْدِ اَوَّلِ سَاكِنِ كَرْدِه دَر دَوْمِ اَوْ غَا مِ كَرْدِ مَدَّ شَدَّ مَوْجِدَّةً  
تَا آخِرِ چُونِ وَا لِ وِ مِ سَاكِنِ لَازِمِ بُوْدِ اَوْ غَا مِ مَكْنِ نَشْدِ اَزْ اِیْنِ جِهَتِ بِرِ حَالِ خُفَا  
مُسْتَقْبَلِ مَعْلُومِ يَمْدُ يَمْدُ اِنْ يَمْدُ وَنَ تَا آخِرِ يَمْدُ وَرَاصِلِ يَمْدُ بُوْدِ  
حَرْكَتِ وَا لِ اَوَّلِ رَا قِصْلِ كَرْدِه بِمَاقِبِلِ اَوْ نَدَا وِلِ دَر دَوْمِ اَوْ غَا مِ كَرْدِ مَدَّ شَدَّ  
وَوِ يَمْدُ وَنَ اَوْ غَا مِ مَكْنِ بُوْدِ چَا نَكِه مَدَّ وَنَ مَاضِي مَجْهُولِ مَدَّ مَدَّ أَمَدٌ فَا  
تَا آخِرِ مُسْتَقْبَلِ مَجْهُولِ يَمْدُ يَمْدُ اِنْ يَمْدُ وَنَ تَا آخِرِ اَمْرِ حَاضِرِ مَضَرِ كَرِ چَا  
وَجِبَازِ نَسْتِ مَدَّ مَدَّ مَدَّ أَمَدٌ وَوِ رَا بَقِیِ الْفَا طَا يَكُ جَمْعُ مَدَّ وَاِثْمُ مَدَّ  
أَمْدُ وَوِ مَضَرِ اَمْرِ غَا بِ خَوَا وَا نَكِرْ خَوَا مَوْثِ نِزِ چَا رُجَا اسْتِ يَمْدُ يَمْدُ  
يَمْدُ يَمْدُ وَبِرِیْنِ قِيَاسِ سِتِ حَالِ نَمِیْ لَا يَمْدُ لَا يَمْدُ لَا يَمْدُ لَا يَمْدُ  
وَحَالِ مُحَمَّدِ نِزِ لَمِ يَمْدُ لَمِ يَمْدُ لَمِ يَمْدُ لَمِ يَمْدُ وَتَضَاعِفِ اَزْ سَبَابِ  
اَصُولِ اَمَدِ اسْتِ اَوَّلِ فَعْلٍ يَفْعَلُ چَا نَكِه كَزْدَشْتِ وِ مِ فَعْلٍ يَفْعَلُ چُونِ كَرِ  
فَعْلٍ يَفْعَلُ

[illegible][illegible]

امیر و مخبر از علی مولوی و منشیان و انجمن و انجمن و انجمن

[illegible][illegible]

مهری که خفت زانده شود لایق اهل خواهد بود فایده اصف از الزقب تنج و داند ۱۲ مولوی نور علی مغفور

باید باشد که در این باب  
تعدیه اکثری نیست  
بعضی می گویند  
بسیار از این  
که در این باب  
تعدیه اکثری نیست

بما قبل خود متصل شود و ساقط نگردد چون فَاكْرَمْتُ وَتَرَكْتُ اَكْرَمَ وَنَوْنٌ ثَقِيلَةٌ خَفِيفَةٌ  
بر این قیاس که دانسته شد اسم فاعل مَكْرَمٌ مَكْرَمَانِ مَكْرَمُونَ تا آخر اسم مفعول  
مَكْرَمٌ مَكْرَمَانِ مَكْرَمُونَ تا آخر نالِب در باب افعال تعدیه فعل ثلاثی مجرد و لازم  
باشد چون اَذْهَبْتُ زَيْدًا اَذْهَبَ زَيْدٌ وَاجْتَلَسْتُ زَيْدًا اجْتَلَسَ زَيْدٌ و شاید که  
بمعنی دخول وقت باشد چون اَصْبَحَ زَيْدٌ وَامْسَى وَكَاهَ باشد که بمعنی رسیدن  
بهنگام بود چون اَحْصَدْتُ زَيْدًا اَحْصَدَ زَيْدٌ و بعضی گشت اید چون اَمَرَ القَتْلَ و بعضی یافتن  
چیزی بعضی باشد چون اَحْدَثْتُ زَيْدًا اَيَّ وَجَدْتُهُ اَحْمَدًا و بعضی سلب  
نیز بیاید چون اَشْكَيْتُهُ مِثَالُ اَوْى اَلَا يُعَادُّ بِيَمٍ كَرُونَ در اصل اَوْعَادُ  
بود و او ساکن را برای کسره ماقبل بیابیدل کردند اِيعَادُ شد ماضی معلوم  
اَوْعَدَ اَوْعَدَا اَوْعَدُوا تا آخر مستقبل معلوم يُوْعَدُ يُوْعَدَانِ يُوْعَدُونَ  
تا آخر امر حاضر اَوْعِدْ اَوْعِدَا اَوْعِدُوا اه اسم فاعل مَوْعِدُ اه  
اسم مفعول مَوْعِدُ اه مثال یائی اَلَا يُسَاوِرُ تَوَانِكُمْ شَدَن  
ماضی معلوم اَيَسَّرَ اَيَسَّرَا اَيَسَّرُوا تا آخر مستقبل معلوم  
يُوسِّرُ يُوَسِّرَانِ يُوَسِّرُونَ تا آخر ماضی مجهول اَوْسَرَا

بما قبل خود متصل شود  
بر این قیاس که دانسته شد  
مَكْرَمٌ مَكْرَمَانِ مَكْرَمُونَ  
تا آخر نالِب در باب افعال  
تعدیه فعل ثلاثی مجرد و لازم  
باشد چون اَذْهَبْتُ زَيْدًا  
اجْتَلَسْتُ زَيْدًا و شاید که  
بمعنی دخول وقت باشد  
چون اَصْبَحَ زَيْدٌ وَامْسَى  
و كَاهَ باشد که بمعنی رسیدن  
بهنگام بود چون اَحْصَدْتُ  
زَيْدًا اَحْصَدَ زَيْدٌ و بعضی  
گشت اید چون اَمَرَ القَتْلَ  
و بعضی یافتن چیزی بعضی  
باشد چون اَحْدَثْتُ زَيْدًا  
اَيَّ وَجَدْتُهُ اَحْمَدًا و بعضی  
سلب نیز بیاید چون اَشْكَيْتُهُ  
مِثَالُ اَوْى اَلَا يُعَادُّ بِيَمٍ  
كَرُونَ در اصل اَوْعَادُ بود  
و او ساکن را برای کسره  
ماقبل بیابیدل کردند  
اِيعَادُ شد ماضی معلوم  
اَوْعَدَ اَوْعَدَا اَوْعَدُوا  
تا آخر مستقبل معلوم  
يُوْعَدُ يُوْعَدَانِ يُوْعَدُونَ  
تا آخر امر حاضر  
اَوْعِدْ اَوْعِدَا اَوْعِدُوا  
اه اسم فاعل مَوْعِدُ  
اه اسم مفعول مَوْعِدُ  
اه مثال یائی  
اَلَا يُسَاوِرُ تَوَانِكُمْ  
شَدَن ماضی معلوم  
اَيَسَّرَ اَيَسَّرَا  
اَيَسَّرُوا تا آخر  
مستقبل معلوم  
يُوسِّرُ يُوَسِّرَانِ  
يُوَسِّرُونَ تا آخر  
ماضی مجهول  
اَوْسَرَا

فعل " دلم " فعل " دلم " فعل " دلم "

















باب تفصیل این باب برای تمثیل باشد چون طُفْتُ وَطُفْتُ  
وَفَتَحَ الْبَابَ وَفَتَحَ الْأَبْوَابَ وَمَاتَ الْمَالُ وَمَوْتَ الْأَمْوَالُ  
وَأَزْهَى مبالغه باشد چون صَرَخَ هَوِيْدًا وَصَرَخَ نِيْكَ هَوِيْدًا  
شد و از برای تعدیه بود چون فَرِحَ زَبِيْنٌ وَفَرِحَتْهُ و از برای  
نسبت نیز باشد چون فَتَقَتَهُ اَي سَبَبَتْهُ اِلَى الْفِسْقِ وَكَفَرَتْهُ  
اَي سَبَبَتْهُ اِلَى الْكُفْرِ و معاهده این باب بروزن تَفْعِيْلٌ اَيْدِ غَالِبًا  
وَفِعَالًا چون كَذَّبَا وَتَفَعَّلَا چون بَصُرَةً وَفِعَالًا چون سَلَامًا  
وَكَلَامًا نیز آید صحیح و مثال و اجوف و مضاعف این باب یک  
قیاس آید چون كَرِهَ وَوَحَدَ وَقَوْلَ وَجَبَّ وَنَاقَصَ یا بی چون  
تَنَبَّيْتُ تَنَبَّيَّةً التَّنَبُّيُّ التَّنَبُّيُّ تَنَبَّيْتُ لَا تَنَبُّيَّ وَمَصْدَرًا نَاقِصٌ يَأْتِي  
این باب وائما بروزن تَفْعِلَةٌ آید و گاه باشد که بروزن تَفْعِيْلٌ آید  
از جهت ضرورت شعر چون شَعَرَ كَبْرِيَّ دَلُوْهَاتٍ نَزِيْجًا كَمَا تَبْرِيَّ  
شَهْلَةً صَبِيْغًا مَمْزُورًا هَر بَاب چون صحیح آن باب است چنانکه  
و انسته شد و لقیف مفروق و مقرون حکم ناقص دارد چون وَحَى

در این باب تفصیل این باب برای تمثیل باشد چون طُفْتُ وَطُفْتُ  
وَفَتَحَ الْبَابَ وَفَتَحَ الْأَبْوَابَ وَمَاتَ الْمَالُ وَمَوْتَ الْأَمْوَالُ  
وَأَزْهَى مبالغه باشد چون صَرَخَ هَوِيْدًا وَصَرَخَ نِيْكَ هَوِيْدًا  
شد و از برای تعدیه بود چون فَرِحَ زَبِيْنٌ وَفَرِحَتْهُ و از برای  
نسبت نیز باشد چون فَتَقَتَهُ اَي سَبَبَتْهُ اِلَى الْفِسْقِ وَكَفَرَتْهُ  
اَي سَبَبَتْهُ اِلَى الْكُفْرِ و معاهده این باب بروزن تَفْعِيْلٌ اَيْدِ غَالِبًا  
وَفِعَالًا چون كَذَّبَا وَتَفَعَّلَا چون بَصُرَةً وَفِعَالًا چون سَلَامًا  
وَكَلَامًا نیز آید صحیح و مثال و اجوف و مضاعف این باب یک  
قیاس آید چون كَرِهَ وَوَحَدَ وَقَوْلَ وَجَبَّ وَنَاقَصَ یا بی چون  
تَنَبَّيْتُ تَنَبَّيَّةً التَّنَبُّيُّ التَّنَبُّيُّ تَنَبَّيْتُ لَا تَنَبُّيَّ وَمَصْدَرًا نَاقِصٌ يَأْتِي  
این باب وائما بروزن تَفْعِلَةٌ آید و گاه باشد که بروزن تَفْعِيْلٌ آید  
از جهت ضرورت شعر چون شَعَرَ كَبْرِيَّ دَلُوْهَاتٍ نَزِيْجًا كَمَا تَبْرِيَّ  
شَهْلَةً صَبِيْغًا مَمْزُورًا هَر بَاب چون صحیح آن باب است چنانکه  
و انسته شد و لقیف مفروق و مقرون حکم ناقص دارد چون وَحَى







قالوا يا رسول الله انما نرى في  
 هذه الايام من الغزاة والقتال  
 ما نرى في الايام التي مضت  
 فقالوا يا رسول الله انما نرى  
 في هذه الايام من الغزاة والقتال  
 ما نرى في الايام التي مضت  
 فقالوا يا رسول الله انما نرى  
 في هذه الايام من الغزاة والقتال  
 ما نرى في الايام التي مضت

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible]



[illegible][illegible][illegible]



























